

محمود یزدی مطلق «فاضل»

## معرفی نسخه خطی کتاب ینابیع الولاية

درباره ولایت و احکام آن

تألیف شده: سال ۱۲۸۳ هـ. ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مدتی این مثنوی تأخیر شد». «خوشبختانه نشریه دانشکده الهیات مشهد پس از وقفه نسبتاً طولانی مجدداً فعالیت علمی خود را آغاز نموده است بدین مناسبت حقیر از میان بیش از دو هزار نسخه خطی موجود در کتابخانه این دانشکده، نسخه ای را گزین کرده که متضمن نکات دقیق و رموز لطیف و جامع معانی ولایت در عرف فقاہت می باشد و به معرفی آن می پردازم.»

مؤلف کتاب ینابیع الولاية:

نویسنده این کتاب، فقیه بارع، و رجالی متبحر و نویسنده پرکار سید ابوطالب بن سید ابوتراب بن قریش بن ابیطالب بن میرزا ایونس حسینی خراسانی قاینی متوفی ۱۲۹۳ هـ. ق می باشد او در شهر قاین، در قسمت

جنوب شرقی خراسان متولد گردیده است، و دوران اولیّه عمر خویش را در آن دیار سپری کرده و مقدمات علوم را در همانجا فراگرفت، سپس جهت کسب علم به اصفهان رفت و از آنجا به نجف اشرف، و محضر درس فقهاء و علماء بزرگی را درک کرده است و پس از مدّتی توقف در آن سامان و دریافت اجازه اجتهاد و تألیف آثار متعدّد و متنوّع در ممتّع به مشهد مقدّس برگشته و حوزه علمیه ای تشکیل می دهد و در آخر عمر به زادگاهش مراجعت می کند و در قاین و گاه در بیرجند اقامت گزیده و مرجع خاص و عام در آن ناحیه می شود و سرانجام در سال ۱۲۹۳ هـ. ق که بقصد زیارت مکه معظمه سفر می کند در بندر کراچی فوت می نماید، و همانجا بدن شریف ایشان بخاک سپرده می شود، مرحوم سید محسن امینی در اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۹ تاریخ وفات او را ۱۲۹۵ هـ. ق نگاشته است.

در کتاب بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان ص ۳۰۰-۳۰۱ گوید:

«السید ابوطالب المجتهد، هو السید الاجل و الفقیه الاکمل، برهان المحققین سلطان المدقّقین، حامی الشیعه، مروج المذهب و الشریعة، فرع الشجرة النبویه، و الدوحة العلویه، السید ابوطالب بن ابی تراب الحسینی القاینی قدس الله روحه سالها در دارالسلطنة اصفهان مشغول بتحصیل علوم دینی بوده است و بر مرحوم حاج سید محمّد باقر حجة الاسلام رشتی، و مرحوم شیخ الشیوخ حاج محمّد ابراهیم کرباسی، صاحب اشارات تلمذ کرده و اخیراً به نجف اشرف مشرف و بعد از مراجعت بخراسان در مشهد مقدّس، رضوی متوطن گردید، و شروع بتدریس کرد و طلبه بسیار بر گرد

او جمع شدند، سپس بولایت قاین آمده و گاهی در بیرجند و گاهی در قاین اقامت داشته و بدان ریاست مطلقه و عظمت و بزرگی در این نواحی، عالمی به هم نرسیده، جمعی امر تقلید او را بر گردن نهاده و در مسائل دینی از او تقلید می کردند و اجرای حدود می نموده،.... و اغلب اوقات، وقت خود را به تألیف و تصنیف و تدریس می گذرانیده است، و از جمعی از علمای اعلام و اساطین اسلام مجاز است که از آنجمله است شیخ محسن خنفر، من فقهاء العرب و علماء النجف، و در علم فقه و اصول و کلام و رجال و درایه مؤلفات و مصنفات عدیده دارد...»

صاحب ریحانه الادب آورده:

«سید ابوطالب قاینی عالم جلیل، فقیه خبیر، رجالی متبحر، از علمای امامیه که در بلاد خراسان، نافذ الحکم و مرجع کل بوده و مصنفات وی، حاکی از تباحس و کثرت اطلاعات علمی مصنف می باشد... و از تلامذه سید محمد باقر حجة الاسلام بوده و در سال ۱۲۹۰ تمام یا ۱۳۰۰ تمام هجرت درگذشت.»<sup>۱</sup>

۲

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آثار سید ابوطالب قاینی: *نیل جامع علوم انسانی*

۱- اجوبة المسائل - سؤال و جواب:

رساله ایست نظیر کتاب جامع الشتات میرزای قمی (ره).<sup>۲</sup>

۲- الدرّة:

در معارف خمسه: نسخه آن در اختیار شاگردش حاج شیخ محمد باقر

۱- ریحانه الادب ج ۴ ص ۴۲۸

۲- اعیان الشیعه ۲۸۹/۶۸

بیرجندی بوده است.<sup>۱</sup>

۳- الدرّة الباهرة فی المعرفة الممكنه:

در توحید و امامت: شاگرد مؤلف: بیرجندی در کتاب بغیة الطالب از

آن نام برده است.<sup>۲</sup>

۴- دروس:

در فقه استدلالی و تقریرات درس استادش شیخ محسن خنفر نجفی

فقیه معروف که، در سال ۱۳۷۰ هـ. ق در گذشته است.<sup>۳</sup>

۵- رساله العقاید: <sup>۴</sup>

۶- صلاة المسافر: <sup>۵</sup>

۷- فوائد الغرویه:

شامل دو جزء است ۱- در مسائل مربوط به علم درایة الحدیث است ۲-

در خصوص احوال برخی از رجالی که درباره آنها اختلاف است. مؤلف، این

کتاب را در سال ۱۲۶۸ هـ. ق تألیف نموده است نسخه ای از آن در دانشگاه

تهران (۳۳۲۴) با تحریر ۲۳/ج ۲/۱۲۹۲ هـ. ق موجود است این کتاب را

شاگرد مؤلف، شیخ محمد باقر بیرجندی شرح کرده است و بنام العوائد

الغرویه فی شرح فوائد الغرویه مرسوم داشته است.<sup>۶</sup>

۱- ذریعة: ۸۸/۸۰

۲- الکرام البررة: ۴۱/۲۰

۳- کرام البررة: ۴۰/۲؛ ذریعة ۱۴۴/۸

۴- کرام البررة: ۴۱/۲

۵- ذریعة: ۸۳/۱۵

۶- ذریعة ۳۵۱/۱۶؛ کرام البررة: ۴۱/۲؛ اعیان الشیعة ۲۸۹/۶

## ۸- قضا و شهادت:

شیخ محمد باقر بیرجندی شاگرد سید ابوطالب قاینی نام این کتاب را -  
در عوائد الغرویه - به استادش نسبت داده است.<sup>۱</sup>

## ۹- کواکب السبعة - سبع السبارة:

در هفت مسأله از مسائل مهم اصولی و در غایت دقت و تحقیق.  
نسخه ای از این کتاب در اختیار شاگرد مؤلف، شیخ محمد باقر بیرجندی  
بوده است. چنانکه در کتاب خود بنام بغیة الطالب از آن یاد کرده است.  
- گمان می رود همان رساله العقاید ردیف ۵ باشد -<sup>۲</sup>

## ۱۰- لؤلؤة الغالبه:

کتاب مفید و خوبی است در زمینه خود در اسرار شهادت که در ایران  
چاپ شده است.<sup>۳</sup>

۱۱- ماحی الضلالة و الغواية:<sup>۴</sup>

ملا شمس ملقب به خان ملا، مفتی هرات، کتابی در سال ۱۲۴۷ هـ. ق  
در رد شیعه نگاشته است بفارسی بنام شمس الهدایة و قامع الضلالة که  
نسخه ای از آن در کتاب آستان قدس رضوی: ۸۷۹ حکمت موجود است این  
کتاب را سید ابوطالب قاینی پاسخ گفته است به فارسی و رد آن را به نام  
ماحی الضلالة و الغواية موسوم داشته است که نسخه حاضر باشد، مؤلف این  
کتاب را در چهارشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۲۹۰ هـ. ق ساخته است.<sup>۴</sup>

۱- ذریعه: ۱۷/۱۴۰

۲- ذریعه ۱۸/۱۸۰؛ بهارستان: ۳۰۱

۳- ذریعه ۸۱ / ۳۵۱

۴- ذریعه ۱۹ / ۱۷ و ۱۸

## ۱۲- مکاسب:

نسخه ای از این کتاب نزد شاگردش شیخ محمد باقر بیرجندی بوده است.<sup>۱</sup>

## ۱۳- مناسک حج:

نسخه آن در اختیار شیخ محمد باقر بیرجندی بوده است.<sup>۲</sup>

۱۴- وقف - رسالة فی الوقف<sup>۳</sup>

## ۱۵- احیاء الموات:

مؤلف، در کتاب ینابیع الولاية، باب ولایت جائر، اشاره به نام این اثر می کند و گوید: «کما حققناها فی کتاب احیاء الموات.»

## ۱۶- ینابیع الولاية - کتاب مورد بحث ما.

در احکام و اقسام ولایت و اشخاص اولیا که آن را در سال ۱۲۸۳ هـ. ق تألیف نموده است یک نسخه از این کتاب با تحریر ۱۲۸۴ هـ. ق در اختیار سید علی مدد قاینی بوده است و نسخه دیگر ضمن موقوفه ملا نوروز علی بسطامی در مشهد خراسان موجود بوده است که بخط اسدالله بن علی اکبر در ۱۲۸۴ هـ و سومین نسخه موجود از این کتاب، نسخه ما است به خط نسخ ۱۲ سطری ۱۹/۵/۱۲ س / از محمد بن ملا عبدالمحسن خراسانی قاینی در شنبه دوم ربیع الثانی ۱۲۹۲ هـ. ق نسخه تصحیح و مقابله شده است و معلق به حواشی با امضاء «منه دام ظلّه العالی» عنوان و نشانه قرمز، کاغذ فرنگی دارای ۱۳۸ گ ۲۰/۵ در ۱۶/۵ س. نسخه شماره ۱۰۹۱ الهیات

۱- ذریعه ۱۵۰/۲۲ کرام البررة: ۱/۲

۲- ذریعه ۲۵۳/۲۲ کرام البررة ۴۱/۲

۳- کرام البررة: ۴۴۱/۲ بهارستان ۳۰۱

مشهد<sup>۱</sup>.

این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و ۱۶ مقام و خاتمه است.

### مقدمه: در تعریف ولایت و اقسام آن:

مؤلف گوید: «ولایت بفتح واو بمعنی یاری کردن و درست یافتن است، چنانکه در آیه ۴۴ سوره کهف آمده است هنا لك الولاية لله یعنی در آنجا یاری کردن خاصّ خدای بحق است و بکسر واو بمعنی حکومت و امارت است چنانکه در قاموس اللغة و مجمع البحرین و دیگر کتب لغت آمده است. ولایت در عرف فقها عبارتست از سلطنت عقلی یا شرعی بر غیر در نفسش باشد این ولایت یا در مالش و یا هر دو و این ولایت، ذاتی باشد یا عرضی.

توضیحاً یادآور می شود سلطنت دو نوع است:

۱- سلطنت خالق بر مخلوق

۲- سلطنت شخص بر نفس خویش

سلطنت خالق بر مخلوق، از رفع درجات سلطنت و اعلیٰ مراتب مظاهر قدرت است و اگر بنظر دقت توجه بیشتری به آن شود باید از تعبیر سلطنت خالق بر مخلوق معذرت خواست، چه این امر بالاتر از مفهوم سلطنت مأنوسه است زیرا سلطنت شخص بر شخص دیگر خواه بطور تام و تمام باشد و یا در بعضی از جهات، عبارتست از رابطه ای که میان دو نفر و دو وجود مستقل برقرار می شود که یک طرف آن صاحب سلطنت قرار گرفته و طرف دیگرش مسلط علیه می باشد و این امر در مورد مولی و آقای عرفی بالنسبه به

۱- ذریعه: ۲۵ / ۲۹۰؛ فهرست نسخه های خطی الهیات مشهد ۲ / ۲۳۶

غلامی یا کنیزی که مستقل در وجودند متصور است و قابل تصدیق می باشد زیرا می توان گفت که فلانی بر غلام خود استیلا دارد و بر او مسلط است، لذا آزاد شدن او از بند مولای خود بواسطه عتق و نقل بغیر و یا ابطال سلطنت از طریق اعراض، امکان پذیر است، لکن این مطلب درباره حضرت حق و بندگانش متصور نیست زیرا سلطنت حقتعالی عبارتست از علیت اختیاری، که بقای مخلوق همچون زوال آن بدون خالق محال است، چون ممکن الوجود با قطع نظر از واجب الوجود چیزی نیست و استقلال ممکن الوجود اصولاً منافی با امکان و مخلوقیت و معلولیت اوست چنانکه علیت اختیاری از شئون و تجلیات لاینفک و لازمه ذات باریتعالی است و قابل زوال و نقل و انتقال بغیر نیست، بعبارت دیگر، زوال و قطع این رابطه بمعنی استقلال ممکن است در وجود و استغنا اوست از واجب تعالی، در صورتیکه ماهیت امکانی و احتیاج ذاتی ممکن از طریق زوال رابطه و انتقال، قابل تغییر و تبدیل نیست و این موضوع غیر از موضوع بقاء ساختمان با فرض فناء بانی آنست، چون علت بقاء بنا غیر از علت حدوث آنست بخلاف وجود ممکن که علت حدوث و بقاء آن یکی است، برای اینکه خالق یکی است و حدوث و بقا در وجود یکی است.

و باعتبار مختلف می شود. البته یک امر ممکن است و آن - استخلاف - و تعیین نماینده در شئون ایجاد، یعنی واسطه در اجرای اراده حقتعالی، نه نفس ایجاد که از شئون سلطنت خالق ممکن می باشد و چنانکه خداوند در خلقت و ایجاد، اولی و برتر از سلطنت خود خلق به خلق است، همچنین پیغمبر اکرم (ص) که بواسطه منصب خلافت از حق تعالی همان اولویت را با یک درجه تنزل، بر خلق خواهد داشت چنانکه در سوره احزاب آیه ۶



می فرماید:

«التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» چون پیغمبر خدا (ص) خلیفه خدا بر بندگان اوست پس پیغمبر سلطنت الهی را که عبارت از اولویت او نسبت به دیگران است تنزیلاً دارا است، و چون حقیقت خلافت این است، پیغمبر اکرم (ص) آن را مقدمه برای نصب امام (ع) در غدیر خم قرار داده و فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ؟» یعنی آیا خلیفه خدا و حجت خدا بر شخص شما نیستم؟ پس همگی حاضران گفتند: «بلی» پس فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فِهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ» یعنی هر آن شخص که زیر پرچم سلطنت و ولایت من از جانب پروردگار است پس او از هم اکنون زیر پرچم علی و در سایه ولایت آنحضرت است، و بعد از آنحضرت، سایر ائمه اطهار علیهم السلام و به حکم «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» و «الْعُلَمَاءُ أَمَنَاءُ اللَّهِ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حِصُونَ الْإِسْلَامِ وَالْفُقَهَاءَ أَمَنَاءُ الرَّسْلِ» و... بعد از اوصیاء، فقهاء ولایت دارند و این ولایت در شأن آنهاست.

ناگفته نماند که استخلاف، غیر از نقل است، بلکه نظیر عضو علی البدل در قانون عرفی است، چون نقل، عبارة اخرى قطع غلقه و رابطه است، یعنی ناقل با اختیار خود، متحلق و بیکاره شده است، مانند مضمون «عنه در برابر ضامن»، در صورتیکه در استخلاف اینچنین نیست. و سلطنت خالق بر خلق هرگز منقطع نمی گردد، و از قبیل استخلاف است وصایت که استخلافی است به تسلیط و دستور الهی.

خلاصه اینکه این سلطنت و ولایت، از جمله حقوقی است ثابت و مستقر و بهیچوجه قابل اسقاط و نقل و انتقال نیست.

این نوع سلطنت و ولایت را فقهاء، ولایت اجباری، ولایت ذاتی، و

ولایت قهری می نامند که مرادف است با ولایت به معنی خاص. یک نوع دیگر از سلطنت و ولایت هست که از آن به ولایت به معنی عام تعبیر کرده اند. این نوع ولایت هم یا وضعی است و عرفی، و یا غیر عرفی است. ولایت غیر عرفی هم دو قسم است یا تکوینی است و یا تشریحی.»

### اسباب ولایت:

نویسنده می گوید: «اسباب ولایت نزد ما پنج است: اُبُوَّة، جدوده، ملک، سلطنت، وصایت.»

او ولایت سلطان عادل و نایب آن را ولایت اجباری می داند و پس از بیان نظریه خویش به ردّ آراء مخالفین در این مسأله می پردازد.

پس از آن به بیان اقسام ولایت بر نفس پرداخته و گوید: «از آنجمله است ولایت احکام میت، ولایت حضانت، ولایت اجراء حدود و تعزیرات، ولایت امر بمعروف و نهی از منکر، ولایت بر مال که خود منقسم می شود بر: ولایت حفظ، ولایت تعریف، ولایت تصرف، ولایت تملیک، ولایت انتفاع، ولایت قبض، ولایت دفع و...»

مؤلف می گوید: «تحقیق در این مقام آنست که این نوع ولایت را نمی توان به عدد خاصی محصور کرد و اقسام معین را بیان داشت؛ بلکه این امر منوط به نظر فقیه است تا بمقتضای ادله چه تشخیص داده شود.»

سید ابوطالب، در آخر این مقدمه می گوید: «اصل در ولایت ذاتاً و تعلقاً، عدم است حتی ولایت خالق، و سلطان عادل، لکن نظام این عالم و قوام آن مقتضی مقررات و مناسباتی است که لزوم وجود ولایت را ایجاب می کند آنگاه با دلائل نقلی و عقلی تا حدی نسبتاً مفصل باثبات مدعای

خویش می پردازد.»

### مقام اول: در ولایت حکومت و سلطنت

مؤلف می گوید: «گرچه این نوع ولایت، پس از ولایت قرابت و وصایت است لکن بخاطر اینکه شرافت دارد، لذا آن را مقدم داشتیم.»  
این مقام شامل سه موضع است که موضع سوم آن دارای سه مسأله است و یک خاتمه.

موضع اول: در اثبات ولایت حکومت است برای سلطان عادل که نبی و وصی هستند، و ولایت آنها بمعنی یاری کردن و حکومت نمودن است، زیرا وجود آنها سبب خیر و برکت است بر تمام موجودات در عالم غیب و شهادت نکته ای که در چنین حکومتی قابل توجه است اینکه در این نوع حکومت، مصلحت، و خیر نهفته است و ابدأ تصور یاری کردن بر خیانت و دزدی و جز آنها در چنین حکومتی، قابل تصور نیست. پس از آن به بیان ادله مربوطه در این زمینه اشاره می کند.

موضع دوم: در بیان کسانی که تحت پوشش چنین حکومتی قرار می گیرند، مؤلف در این خصوص می گوید: «نمی توان حدّ معینی را در این رابطه مشخص کرد، و دائره حکومت و ولایت آن را محدود نمود بلکه این امر بعهدۀ فقیه است تا شعاع فعالیتش را مشخص نماید.»  
موضع سوم: در مواردیکه ولایت بر آنها جاری است:

الف - حفظ نفوس

ب - اموال و آنچه مربوط به این دو می باشد؛ از قبیل نکاح، طلاق،

میراث و...

این موضع شامل ۳ مسأله است:

- ۱- این نوع ولایت منوط به مصلحت بلکه منوط به حاجت و ضرورت است.
- ۲- رعایت اصلح در این مورد مادامیکه منجر به عسر و حرج نشود لازم است.
- ۳- مدار در این نوع ولایت، واقع و نفس الامر است.
- ۴- خاتمه در مرتبه و مقام ولایت حاکم است خواه نبی باشد یا امام و غیر این دو

### مقام دوم: در ولایت قرابت

این مقام مشتمل بر چهار موضع است:

**موضع اول:** درباره کسیکه این ولایت خاص اوست که پدر و جد می باشند، او معتقد است که ولایت آنان، نصاً و اجماعاً می باشد. ولایت مادر ولایت حضانت است از دوران شیرخوارگی کودک، تا هفت سالگی - اگر آن کودک دختر باشد - و پدر هم چنین ولایتی را دارد اگر کودک پسر باشد تا حد بلوغ است، نصاً و اجماعاً

**موضع دوم:** درباره کسانی که چنین ولایت و سلطه ای بر آنها جاری می شود یعنی مولی علیهم که عبارتند از: صغیر، صغیره، مجنون، مجنونه، سفیه...

**موضع سوم:** راجع به آنچه که این دو نفر از آنها ولایت دارند.

**موضع چهارم:** شرط تصرف پدر و جد باید در اصل مصلحت رعایت شود.

### مقام سوم: در ولایت وصیت

در این مقام، پنج موضع و یک خاتمه است:

- ۱- در ثبوت چنین ولایتی است. مؤلف گوید: «کتاب، و سنت و اجماع قولاً و فعلاً بر وجود چنین ولایتی دلالت دارند بلکه بالضرورة ثابت است.»
  - ۲- در متعلق این ولایت است: او می گوید این ولایت شامل است بآنچه که به نفس موصی متعلق است از قبیل نماز و روزه و به مالش تعلق می گیرد، از دین و قرض و یا آنچه مربوط به هر دو می باشد هم چون حج و سپس به فروع این مسأله می پردازد با بیان ادله آنها.
  - ۳- در شرایط ولایت وصی که عقل و بلوغ است.
  - ۴- در بیان احکام آنها که این ولایت بر آنها شامل است که عبارتند از صغیر و صغیره و مجنون و مجنونه و سفیه و سفیهه که جنون و سفاهت آن دو به بلوغ متصل شود و بنا بر بعضی از نصوص، یتیم.
  - ۵- در کیفیت تصرف، همانطور که در ولایت قرابت گفته شد در اینجا نیز باید تصرف مطابق مصلحت باشد. *طاعات فریبگی*
- خاتمه: در این خاتمه فرعی آمده است و آن اینکه همچنانکه پدر و جد می توانند برای آنها که ولایت بر آنها دارند وصی تعیین کنند همین حق را وصی نیز دارد.

### مقام چهارم: در ولایت وکالت

مؤلف می گوید: «وکالت و وکالت بفتح واو و کسر آن به معنی واگذاری است و در اصطلاح عبارتست از عقدی که بموجب آن یکی از طرفین طرف

دیگر را برای انجام امری نایب خود می نماید.»

در این مقام چهار موضع است:

- ۱- در اینکه وکالت یک امری شرعی است و هیچ اشکالی در آن نیست و اجماع و سنت و بلکه ضرورت بر این معنی دلالت دارد، پس از آن مؤلف دلیلی از قرآن و عقل بر مشروعیت و وکالت می آورد.
- ۲- در متعلق وکالت است، و آن هر عملی است که نیابت پذیر می باشد و موکل بر آن سلطه داشته باشد، و مباشرت موکل در آن شرط نباشد، چنین عملی وکالت پذیر است، مانند بیع، اجاره، نکاح و...
- ۳- در شرایط ابتدائی و همیشگی وکالت است از قبیل، کمال، بلوغ موکل، مگر آن مواردیکه ما روا می داریم جز این را، و نیز عقل «می باشد» و رشد.
- ۴- در شرایط جواز عمل و تصرف است که از آن جمله است رعایت مصلحت.

### مقام پنجم: در ولایت اذن

خواه این اذن صریح باشد یا فحوی باشد و یا شاهد حال؛ در هر صورت تمام این موارد شرعاً معتبر هستند، تنها در شاهد حال باید قطعی باشد، سپس نویسنده می گوید: «بحث پیرامون ولایت اذن همان است که در ولایت وکالت گفته شده، چه هر دو مثل هم هستند، زیرا آن از عقود اذنیه است بمذاق فقها و بمذاق ما در حکم عقود اذنیه است تنها فرق میان این دو ولایت، یکی در اینستکه، اذن در ایقاعات است قبول در آن معتبر نیست، و دوم اینکه اگر اذن دهنده از اذن خود رجوع کرد بر این رجوع، هیچ اثری

مترتب نمی گردد.»

### مقام ششم: در ولایت حسبه

آن عبارتست از سلطنتی که شارح به شخصی یا اشخاصی یا عموم مکلفین داده است بمنظور حفظ نظام دین یا دنیا که متعلق به افراد خاص و یا عموم می باشد که عمل بطور- حسبه - یعنی لِللَّهِ - انجام پذیرد، وجوب این ولایت حسبه، کفایی است و با اجرت و خلو از قصد قربت هم منافات ندارد مؤلف بتفصیل در این باب بحث می کند و مطالب ویژه ای را ایراد می نماید و دلائلی از کتاب و سنت و عقل اقامه می کند، و از مسائل زنده روز به صورت جامع و استدلالی سخن می گوید.

### مقام هفتم: ولایت ناظر وقف

که عرفاً به آن «متولی» گویند. سید ابوطالب گوید: «در ثبوت چنین ولایتی هیچگونه اشکالی نیست، تنها بحث در عدالت ولی ناظر وقف است.» بعد از آن بتفصیل در این زمینه گفتگو می کند و نکات جالبی را در این رابطه بیان می دارد و از عدالت متولی وقف مطالبی ایراد می کند و نظریاتی را ارائه می دهد که مصادیق آن در شرائط خاص لازم الاتباع است، آنگاه بر کسانی که می گویند وجود عدم عدالت در طبقه اول متولیان - زیانی ندارد، حمله می کند، و می فرماید: «که این نظریه از جمله مشهورات بی پایه و بی اساس است و در کلمات اصحاب و میان ادله فقها چیزی که مؤید آن باشد وجود ندارد.»

در آخر نویسنده به تکلیف و وظایف متولی اشاره می کند و حکم ناظر

از طرف متولی را بیان می‌دارد و این بحث را به آخر می‌رساند.

### مقام هشتم: ولایت متولی صدقه

در مجهول المالک، مؤلف گوید: «اقوی ثبوت این ولایت است بر «ذی الید» گرچه حاکم شرع نباشد آنگاه می‌گوید: «تنها ولایت چنین شخصی در صدقه دادن آن مال مجهول المالک نیست، زیرا ممکن است که ولایت در حفظ آن داشته باشد تا بمالکش برساند.»

پس از آن به فروع مربوط به مال مجهول المالک و لقطه و قنوات و اراضی مخروبه و مالک بالحیازة اشاره می‌کند، و این باب [مقام] را با ذکر فرعی در خصوص عدم ولایت بر بیع خاتمه می‌دهد.

### مقام نهم: ولایت مضطر به انتفاع از مال غیر

او می‌گوید: «اشکالی در ثبوت چنین ولایتی نیست و أدله اربعه مؤید آن می‌باشند.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

### مقام دهم: ولایت مرتهن

در این باب آمده است که هرگاه مصلحت ایجاب کند، مرتهن می‌تواند، حق خود را از عین مرهونه بازستاند، مثلاً اگر راهن بمیرد و مرتهن بترسد که ممکن است ورثه انکار حق مرتهن نمایند، چون قاعده ضرر چنین حکمی را ایجاب می‌کند و گذشته از این، نص در این باره هست و اجماع...



او می گوید: «می توان این نوع از ولایت را جزو ولایت مقامی قرار داد.»

### مقام یازدهم: ولایت سابق هدی

سابق هدی، راننده چهارپایی را گویند که جهت قربانی به مکه برود، مانند گوسفند، شتر چنین کسی ولایت دارد و می تواند در مواردی آن چارپا را بفروشد، و پولش را صدقه دهد گرچه برخی در این مورد اشکال کرده اند در هر حال مؤلف بنقد و بررسی این حکم می پردازد.

### مقام دوازدهم: ولایت آقا بر بنده اش

اگر بگوییم که این آقا بطور مطلق مالک می شود، لکن اگر مالکیت مطلق آقا را قبول نداشته باشیم حکم دیگری است که مؤلف مفصلاً و مستدلاً بحث می کند.

### مقام سیزدهم: ولایت مقاص

مؤلف پس از ذکر آیات و روایاتی که مثبت ولایت انتقام گیرند و مجازات کننده ایست و نیز عقلاً و اجماعاً این امر ثابت شده می گوید: مقتضای ادله آنست که ذیحق، مستقلاً می تواند احقاق حق کند، بدون اینکه به حاکم رجوع نماید، خواه کیفر باشد همچون قصاص و قذف یا عین و یا دین و یا حقی باشد از قبیل نفقه، لکن مقتضای عده ای از منابع فقهی چنین است که در حقوق کیفری باید بحاکم رجوع شود، پس از آن به شرائط انتقام گیرند و قصاص کننده اشاره می کند و احکام مربوط بآن را با ذکر ادله توضیح می دهد و فروع متصوره را بیان می دارد.

### مقام چهاردهم: ولایت حضانت

که در ولایت قرابت به آن اشاره رفت. و آن در لغت بمعنی پرورش و پرستاری است و در اصطلاح فقه عبارتست از سلطنت بر نگهداری و پرورش کودک و آنچه مربوط به آنست و در ثبوت این نوع از ولایت اشکالی نیست، زیرا نص و فتوی و عقل بر آن گواه است، این حضانت در درجه اول خاصّ مادر است، او می گوید: «این نوع ولایت، مانند ولایت قرابت و شبیه آن نیست، که به اسقاط ساقط نشود، پس از آن بذکر مسائل مربوطه می پردازد.»

### مقام پانزدهم: ولایت احکام میّت

ولایت احکام میّت و آنچه متعلق به آنست، از قبیل تغسیل و تکفین و نماز و تدفین و تلقین و جز اینها. نویسنده می گوید: مراد از احکام در اینجا، آن دسته از احکام هستند که تحقق آنها نسبت به میّت حتمی است نه مصطلح فقهاء چه آن در اینجا غیر معقول است. در هر حال این ولایت، خاصّ وراثت است یعنی هر کس اولی بمیراث باشد اولی الناس است بمیّت آنگاه به بیان مسائل مربوطه می پردازد.

### مقام شانزدهم: ولایت جائر

ولایت جائر و ستمگر است بر آنچه بنام خراج و مقاسمه از اراضی مفتوحة العنوة و خراج می گیرد از نقد و جنس سلطان حق بگیرد یا حاکم جور یا مجاز از طرف آنها و یا وکیلشان بر زمین و یا حاصل از آن، زراعت

و یا نخلستان و باغستان، عدداً و وزناً، کیلاً از معدود و مکیل و موزون باشد و از انعام و غلات به اسم زکوة یا نه.

او می گوید: این گونه ولایتها، ولایت حقیقی تعیین شده از طرف صاحب شریعت نیست، همچون سایر ولایتهائیکه قبلاً گفته شد.

پس از آن مؤلف به اثبات مدعای خویش می پردازد و فروع و احکام مربوطه را با ذکر دلیل بیان می دارد مطابق قواعد عدلیّه و ادلّه اربعه خانمه:

ولی، وکیل، وصی، می توانند برای عمل خویش اجرة المثل دریافت دارند و بالاخره مؤلف گفتار خویش را بانجام می رساند در این باب.

#### منابع کتاب:

سید ابوطالب قاینی، ضمن بیان فتاوی و احکام و آراء فقها به بسیاری از منابع حدیثی و رجالی و تفسیری و فقهی نیز اشاره کرده است. از جمله، کافی کلینی، تهذیب طوسی، فهرست طوسی، مبسوط، بنیان، نهاییه، غنیه، من لا یحضره الفقیه، کنزالعرفان، منتهی المقال، بحارالانوار، مدارک الاحکام، مجمع البرهان، مفتاح الکرامه، قواعد، حواشی قواعد، لمعه و شرح لمعه، ریاض المسائل، عوائد، تحریر، ارشاد، مستند نراقی، کشف اللثام، تفسیر عیاشی، منهاج کرباسی، کفایه سبزواری، جواهر، حدائق، ذخیره، قاطعه اللجاج فی تحقیق حل الخراج، لوامع نراقی و غیره.

ضمناً مؤلف، نام اختصاری عدّه ای از منابع را ذکر کرده است، از

جمله:

تیح: گویا مفاتیح  
ح عد: گویا حاشیه قواعد  
لک: گویا مسالک  
یع: گویا شرایع

هو: جواهر

یر: گویا سرائر

ک: گویا مدارک

کره: گویا تذکره

که تحقیق پیرامون این امر خود مستلزم بحث بیشتری است که از حوصله این مقال خارج است.

اشاره به برخی از اعلام مندرج در متن:

مؤلف گذشته از احادیث مروی از رسول الله و ائمه اطهار (ع) عده ای از محدثین و فقهاء را نام می برد از قبیل شیخ کلینی، راوندی، محمد بن جریر طبری، فخرالمحققین، شهیدین، حلبی، اسکافی، شیخ صدوق، فاضل هندی، فاضل نراقی، حلی، مقدس اردبیلی، استرآبادی، محدث بحرانی، آخوند ملا محمد جعفر اصفهانی، کرباسی و دیگران.

امکنه:

گذشته از آنچه گفته شد، نویسنده در این کتاب خود بویژه در بخش خراج و مقاسمه نام بسیاری از امکنه و جایها را ذکر می کند که برای نمونه عبارتند از: ۱- بلدة طيبة قم «شهر خون و قیام»، اردستان، اصفهان، بلاد عجم، اراضی هوازن، خوزستان، دجله بغداد، ری، حلب، دمشق، خراسان، حمص، طرابلس، طبرستان، طائف، جبال حلوان، قادیسیه، قزوین، شام، عراق، همدان، هرات، نیشابور، قهبان، لبنان، فرات، کهنک، مسجد جامع عقیق، مکه، عبادان همچنین از سادات مدفون در غار چنشت قهستان، فتوحات، خلفاء ثلاث، فتوحات امویین، عباسین، بویهین، صفویه یاد می کند که خود در خور بحثی مستقل است.